جلسه 1547

شنبه 14/11/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در روایات قرعه بود.

رسیدیم به روایت دوم: صحیحه ابی بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می کند: بعث رسول الله صلی الله علیه وآله علیا علیه السلام الی الیمن، فقال له حین قدم حدثنی بأعجب ما ورد علیک، فقال یا رسول الله اتانی قوم قد تبایعوا جاریة فوطئها جمیعهم فی طهر واحد، فولدت غلاما، فاحتجوا فیه کلهم یدعیه، فاسهمت بینهم فجعلته للذی خرج سهمه وضمّنته نصیبهم.

حضرت فرمود که در یمن که بودم سه نفر کنیزی را به طور مشترک خریدند و همه این سه نفر در طهر واحد با او همبستر شدند، یک نوزادی به دنیا آورد، هر کدام مدعی بودند که من پدر این نوزاد هستم. حضرت فرود قرعه انداختم قرعه به نام یکی شان که افتاد این بچه را به او دادم، ولکن چون ضمان منافع این جاریه بر عهده او بود گفتم سهم آن دو شریک را از این جاریه که استیفاء کرده منفعت استیلاد او را پرداخت کند. چون خود این منفعت استیلاد اجرة المثل دارد.

فقال رسول الله صلی علیه وآله: لیس من قوم تنازعوا ثم فوضوا امرهم الی الله الا خرج سهم المحق.

در من لایحضره الفقیه این روایت را اینجور نقل می کند: لیس من قوم تقارعوا (بجای تنازعوا دارد تقارعوا) و فوضوا امرهم الی الله الا خرج سهم المحق.

گفته می شود که این روایت دلیل بر این است که قرعه که همراه باشد با تفویض امر به خدا، این اماریت دارد نسبت به کشف واقع.

و چون اختلاف نقل شد در این روایت، در من لایحضره الفقیه دارد تقارعوا، و در کافی دارد که تنازعوا، لذا باید اخذ به قدر متیقن بکنیم که فرض تنازع است.

ظاهر فوضوا امرهم الی الله هم این است که اطراف تنازع تراضی کردند به قرعه، فوضوا امرهم الی الله.

پس مورد روایت وقدر متیقن می شود فرض تنازع وفرض تراضی متنازعین به قرعه. پس این روایت شامل همه موارد قرعه نمی شود.

سؤال: اول باید تفویض امر الی الله بکنند بعد قرعه بزنند نه اینکه اول قرعه بزنند بعد تفویض امر الله کنند؟ جواب: در کافی دارد تنازعوا ثم فوضوا امرهم الی الله که یعنی بعد از تنازع قرعه بزنند، اما در روایت فقیه که دارد تقارعوا دیگر ثم ندارد، بلکه دارد تقارعوا و فوضوا.

پس قدر متیقن از این روایت می شود تراضی متنازعین به قرعه، و از طرف دیگر مورد تنازع قدر متیقنش اموال و حقوق است. ولکن ممکن است کسی بگوید که اطلاقش شامل تنازع در نکاح هم می شود. مثل اینکه دو نفر تنازع کنند در اینکه کدام یک شوهر این زن است، در حالی که علم اجمالی هم هست که یکی از این دو شوهر این زن هستند خود این دو نفر تنازع بکنند هر کدام بگوید من زوج این زن هستم. خب ممکن است کسی بگوید که اطلاق این روایت شاملش می شود که تنازع کردند و فوضوا امرهم الی الله الا خرج سهم المحق.

سؤال: در فرض تنازع هم نمی توانیم ملتزم بشویم، چون مدعی داریم منکر داریم؟ جواب: بله در فرض تنازع اگر تراضی بکنند به قرعه، در حقوق واموال که قابل اسقاط هست خودش می شود یک نوع صلح، تصالح می شود، منتهی تصالح بالقرعة. در مثل ازدواج که جای اسقاط حق که نیست، اگر آن نفر اول زوج این زن است که معنا ندارد از حقش بگذرد. طبیعی است که در آنجا باید فرض بینه بکنیم اگر بینه نبود نوبت به قرعه می رسد.

ولکن جای این شبهه هست که در مثل نکاح بگوئیم این روایت اطلاق ندارد، ولو مثل امام قده قائل به اطلاق شده اند، ولی جای شبهه هست که بگوئیم موردش جائی است که تراضی اطراف قرعه تأثیر دارد، در حالی که در امر نکاح تراضی اطراف قضیه تأثیر ندارد. تراضی در جائی تأثیر دارد که حق قابل اسقاط باشد، اما در نکاح که حقِ قابل اسقاط نیست.

در مورد پدریِ آن نوزاد احکامی دارد که حق الحضانة هست یا حق الارث هست، خب آنها قابل اغماض است. اما در مثال ازدواج، ازدواج که قابل اغماض نیست که بگوید من می خواهم دیگر شوهر او نباشم و از حق خودم می گذرم.

ولکن انصاف این است که بعید است که منع بشود از اطلاق این روایت. چون اختصاص ندارد فوضوا امرهم الی الله به جائی که تراضی اینها نقش دارد در شکل گیری این قضیه، که بگوئیم مربوط می شود فقط به آن حقوقی که قابل اسقاط است. نه، تراضی به قرعه کردند ولو برای کشف اینکه زوج این زن کیست، اطلاق روایت شامل می شود. لیس من قوم تنازعوا ثم فوضوا امرهم الی الله الا خرج سهم المحق بعید نیست که بگوئیم اطلاقش شامل تنازع در امر نکاح هم می شود، ولو موقعی که اینها راضی می شوند به قرعه، این تراضی شان به قرعه هیچ نقشی در اسقاط آن حق ندارد، مثل اموال و حقوق نیست که قابل استقاط باشد، ولی بعید نیست بگوئیم اطلاق روایت شاملش می شود.

روایت سوم: روایت عبدالرحیم است. قال سمعت اباحعفر علیه السلام یقول: إنّ علیا علیه السلام کان إذا ورد علیه امر لم یجئ به کتاب و لم تجر به سنة رجم فیه یعنی ساهم فاصاب، ثم قال: یا عبدالرحیم و تلک من المعضلات.

گفته می شود که در این روایت حضرت فرمود جائی که نصی از قرآن و سنت نیست قرعه مشروع است و انسان را به واقع می رساند.

ولکن این روایت هم سندش مشکل دارد و هم دلالتش.

اما اشکال در سند این است که عبدالرحیم قصیر توثیق ندارد و مجهول الحال است.

اما از جهت دلالت در این روایت یک مطلبی است که قابل التزام نیست، این معنایش این است که علی علیه السلام در چیزی که مورد نص قرآن و حدیث نبود با قرعه حکم شرعی را کشف می کرد. خب این خلاف ضرورت مذهب امامیه است. رجم فیه یعنی ساهم فاصاب.

به نظر می رسد که این «یعنی ساهم» فهم اشتباه راوی است، بعید است که امام تعبیر کنند رجم فیه یعنی ساهم، این ظاهر است که این فهم راوی است. والا اگر امام تعبیر می فرمود نمی فرمود رجم فیه یعنی ساهم، بلکه از همان اول می فرمود: ساهم فیه، یا می فرمود رجم فیه أعنی ساهم.

ودر روایاتی ما داریم که در بصائر الدرجات آمده است فقط تعبیر رجم آمده است. روایات متعددی است، مثلا همین روایت عبدالرحیم قصیر را وقتی نقل می کند در بصائر الدرجات، می گوید که: کان علی علیه السلام إذا ورد علیه امر ما نزل به کتاب ولا سنة یرجم فاصاب، دیگر ساهم ندارد.

رجمَ در روایات دیگر معنا شده است. در روایات دیگر رجمَ آمده یعنی اُلهم. در خود بصائر الدرجات در روایت صحیحه از محمد بن مسلم هست که: کان علی علیه السلام یعمل بکتاب الله وسنة رسوله فإذا ورد علیه شیء والحادث الذی لیس فی الکتاب و السنة الهمه الله الحق الهاما، وذلک والله من المعضلات. پس اصلا رجم به معنای قرعه نیست.

عرض می کنم رجمَ به معنای ساهم که تفسیر شده در روایت عبدالرحیم قصیر است که در کتاب اختصاص نقل شده، خود اختصاص منسوب به شیخ مفید است. در اختصاص مفید دارد که رجم یعنی ساهم، البته اختصاص معلوم نیست کتاب شیخ مفید باشد، ولذا در فهرست نجاشی یا فهرست شیخ کتاب اختصاص به عنوان کتب شیخ مفید ذکر نشده است، واگر هم ذکر شده باشد ارسال دارد چون مستقیم از احمد بن محمد بن عیسی نقل می کند. البته در بصائر الدرجات هم این روایت آمده که رجم به یعنی ساهم، ولکن در نقل های دیگر در بصائر الدرجات این یعنی ساهم نیامده است. از همین عبدالرحیم قصیر که نقل می کند با سندهای دیگر، فقط دارد رجمَ، و در روایت صحیحه بجای رجمَ آمده الهم الهاما.

وحق هم همین است، والا معنا ندارد که در شبهات حکمیه ما ملتزم بشویم که کتاب و سنت نبود، با اینکه روایات دیگر می گوید ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة، آنوقت حضرت علی علیه السلام قرعه می زد برای کشف حکم الله. این خلاف ضرورت مذهب است.

اگر هم کسی بگوید قرعه امیرالمؤمنین این طریق به حکم شرعی الهی بود. خب این قرعه امیرالمؤمنین است چه ربطی دارد به قرعه زید و عمرو. ولذا به نظر ما این روایت قابل استدلال نیست.

کتاب بصائر الدرجات هم ما مشکلی نداریم از حیث انتسابش به صفار، سندش را تمام می دانیم کما اینکه مفصل بحث کردیم. اما کتاب بصائر الدرجات صاحب وسائل می گوید دو نسخه داشته است، یکی نسخه کبری و یکی نسخه صغری. ومعلوم نیست که آن بصائر الدرجاتی که شیخ طوسی و نجاشی به آن سند صحیح داشتند کدام یک از این دو نسخه بوده است. و این روایت رجم یعنی ساهم که در بصائر الدرجات آمده این در این نسخه کبری است که الان در دسترس ما هست. برخی که تتبع کرده اند گفته اند این نسخه یک اسنادی در آن هست که مربوط به طبقه بعد از صفار است وقطعا اضافه شده است به این کتاب بصائر الدرجات در نسخه کبری آن. ولذا نه اختصاص منسوب به شیخ مفید اعتبار دارد ونه این نسخه کبری بصائر الدرجات قابل اعتماد هست، اشکال دلالی هم که در این روایت بود، ولذا این روایت قابل استدلال نیست.

روایت چهارم: صحیحه عبدالله بن مسکان: قال سئل ابوعبدالله علیه السلام و أنا عنده عن مولود لیس بذکر و لا انثی ولیس له الا دبر، کیف یورّث؟ قال یجلس الامام و یجلس عنده اناس من المسلمین فیدعون الله ویجیل السهام علیه علی أیّ میراث یورّثونه، ثم قال: و أیّ قضیة اعدل من قضیة یجال علیها بالسهام، قال الله تعالی فساهم فکان من المدحضین.

اصل قرعه در خنثایی که نه عضو تناسلی مردان را دارد و نه عضو زنان را این مسلم است، در روایات معتبره هم آمده است. اما جمله ای که در ذیل این صحیحه عبدالله بن مسکان آمده است که: و أیّ قضیه اعدل من قضیة یجال علیها بالسهام، یعنی أیّ قضیة اعدل من القرعة. گفته می شود که خب این دلیل بر مشروعیت قرعه است مطلقا.

ولکن انصاف این است که از این روایت بیش از این استفاده نمی شود که هر کجا قرعه مشروع بود روش عادلانه ای است، اعدل قضیةٍ هست، اما در بیان مشروعیت قرعه و موارد مشروعیت قرعه نیست. و أیّ قضیه اعدل من قضیة یجال علیها بالسهام، چه قضیه ای اعدل است از قضیه قرعه، این ظهور ندارد در اینکه همه جا قرعه مشروع است. مخصوصا که این ارتکاز هم هست که قرعه همه جا مشروع نیست.

شبیه آنچه که در روایت داریم وأیّ وضوء انقی من الغسل، کدام وضوء اطهر است از غسل. آنجا هم همین را گفته اند، گفته اند یک وقت فکر نکنید که این اطلاق دارد می گوید هر غسلی طهارت است ولو بدون سبب غسل کنیم. نه، می خواهد بگوید و ایّ وضوء اطهر من الغسل فی موارد مشروعیته، هر جا غسل مشروع است اطهر است از وضوء. اینجا هم هر کجا قرعه مشروع است اعدل است از راه های دیگر و انشاءالله خدا به واقع می رساند این اطراف قضیه را، ولکن نه اینکه همه جا قرعه مشروع است.

از لحاظ سند هم عبدالله بن مسکان مستقیم از امام صادق علیه السلام این روایت را نقل کرده است.

یک بحثی هست در کتاب رجال کشی هست از یونس نقل می کند که می گوید: عبدالله بن مسکان فقط یک حدیث از امام صادق علیه السلام شنید، آن هم من ادرک المشعر فقد ادرک الحج. در حالی که 35 مورد هست که عبدالله بن مسکان مستقیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. خب چه جوری می شود؟ بگوئیم یونس بن عبدالرحمن اشتباه کرده است یا این 35 مورد ارسال در آن هست، مطلب مشکل است. ولذا این سند هم خالی از اشکال نیست. نجاشی هم می گوید قیل روی ابن مسکان عن ابی عبدالله علیه السلام ولیس بثابت. ثابت نیست که عبدالله بن مسکان از امام صادق علیه السلام مستقیم حدیث شنیده باشد.

سؤال وجواب: عبدالله بن مسکان عن بعض اصحابنا عن ثعلبه که سندش ضعیف است، اینی که سند دارد این حدیث است که این هم مبتلا به شبهه ارسال هست.

روایت پنجم: روایت حماد بن عیسی است از سیابه و ابراهیم بن عمر. سیابه، سیابة بن ایوب است که مجهول است، ولی ابراهیم بن عمر ثقه است نجاشی توثیقش می کند. دارد: فی رجل قال اول مملوک املکه فهو حر، فورث ثلاثة، قال یقرع بینهم فمن اصابته القرعة اعتق. تا اینجا که مشکل نداریم تزاحم حقوق است، چون سه عبد را همزمان مالک شد گفته بود که اول ململوک املکه فهو حر قرعه می زنند که کدامیک را آزاد کنند.

ذیل این روایت دارد: والقرعة سنة. گفته می شود که خب القرعة سنة اطلاق دارد.

اقول: جواب این است که القرعة سنة مثل بقیه مواردی که می گویند فلان چیز سنت است یا فریضه است، ظاهرش این است که اصلش سنت است، در مقام بیان موارد مشورعیت قرعه نیست. قرعه سنت است اما در چه موردی قرعه می زنیم؟ در مقام بیان آن نیست. ظهور ندارد این تعبیر و مشابه این تعبیر در بیشتر از بیان مشروعیت اصل قرعه.

خلاصه این بحث این شد که ما یک عمومی در مشروعیت قرعه پیدا نکردیم. در تزاحم حقوق که واقع معینی نیست، مثل همین مثال این روایت، هم سیره عقلائیه بر قرعه است و هم روایات داریم، پیامبر صلوات الله علیه در هنگام سفر قرعه می زدند برای انتخاب آن زوجه ای که همراه با ایشان باشد. این تزاحم حقوق است، حضرت با قرعه تعیین می کرد. البته واجب نیست، زوج می تواند یکی را بدون قرعه انتخاب کند، ولی مستحب است قرعه بزند.

یک سری موارد هم اشتباه حقوق هست که منصوص است در روایات. ما نمی توانیم تعدی کنیم از موارد منصوصه. یک مورد دیگر هم که در روایت بود قضیه شاة موطوئه بود. که امام قده فرمودند او هم از موارد اشتباه حقوق است. چون این گله کوسفند که دیدند یکی از اینها موطوء شد یا ملک چند نفر است که خب می شود اشتباه حقوق این چند نفر، چرا شاة این آقا را ذبح کنیم و بسوزانیم؟ اگر این گله کلا ملک یک نفر باشد، امام قده فرموده این هم ممکن است بگوئیم حق الحیاة این گوسفندها با هم مشتبه شده است، خب آن گوسفند موطوء دیگر حق الحیاة ندارد ولی بقیه حق الحیاة دارند. خب باید با قرعه تعیین کنیم که کدامها حق حیات دارند کدام حق حیات ندارند.

آقای سیستانی فرموده اند کدام حق حیات؟ گوسفند چه حق حیاتی دارد؟ و در آن فرضی هم که شما می گوئید مالک ها متعددند اصلا علم اجمالی منجزی شکل نمی گیرد. هر مالکی می گوید من چکار به بقیه دارم. شب که می شود می گوید از این 50 گوسفند که در گله بوده ده تا مال من است ده تا را بده بروم، من نسبت به این ده تا گوسفند که علم اجمالی منجز ندارم. هر مالکی نسبت به گوسفندهای خودش استصحاب عدم وطی جاری می کند و می رود دنبال کارش. پس این توجیه شما درست نیست.

بعد خود آقای سیستانی توجیه کرده اند گفته اند من توجیهم این است که: وقتی امتثال تکلیف به ذبح شاة موطوئه وسوزاندن آن امتثال وهمی شد، صد تا گوسفند شما همینجور به شکل عشوائی و بی حساب وکتاب یکی را ذبح کنید و بسوزانید این امتثال احتمالش یک صدم است، و این با توجه به اینکه اگر واقعا این گوسفند که شما ذبح می کنید و می سوزانید موطوء نباشد مصداق تبذیر محرم است، کما اینکه همه این گوسفندها را هم بخواهید ذبح کنید مصداق تبذیر محرم است. جائی که احتیاط مصداق تبذیر محرم باشد و یکی را بی حساب و کتاب انتخاب کنیم هم امتثال وهمی است و اگر فی علم الله مصداق ذبح شاة موطوئه نباشد مصداق تبذیر محرم است، خب عقلاء متحیر می مانند می گویند چکار بکنیم، تنها راه که به نظر می رسد این است که قرعه بزنند.

اقول: به نظر ما این فرمایش آقای سیستانی ناتمام است. چرا؟

برای اینکه ما می گوئیم اطلاق روایت می گوید چه این گله گوسفند مال یک نفر باشد یا مال چند نفر، واجب است قرعه. ولو علم اجمالی منجز در فرضی که مالک ها متعدد باشند پیش نیاید، مهم نیست. تعبد خاص است. به قول مرحوم استاد حتی اگر مالک ها خبر ندارند، شما دیدید، رجلٌ نظر الی راع شما دیدید چوپان با یکی از این گوسفندهای گله جماع کرد، بر شما واجب است آن گوسفند موطوء را ذبح کنید و بسوزانید.

سؤال وجواب: چرا اطلاق ندارد و در مقام بیان نیست؟ می گوید فی رجل نظر الی راع نزا علی شاة؟ قال إن عرفها ذبحها و احرقها. مگر گفت این رجل مالک این گله گوسفند بود؟ و إن لم یعرفها قسّمها نصفین ابدا حتی یقع السهم بها.

سؤال وجواب: کجا فرض کرد تحت یدش هست؟ می گوید من وظیفه شرعی دارم بروید کنار، می آید جلو وآن گوسفند موطوء را وطی می کند و می سوزاند و به زور پولش را هم از آن چوپان نابکار می گیرد، چرا اطلاق ندارد.

وانگهی اگر قرعه مشروع نبودیم احتیاط به اینکه کل این گوسفندها را ذبح کنیم و بسوزانیم این تبذیر است؟ امتثال امر خدا و یا احتیاط در امتثال امر خدا تبذیر است؟ خب من علم اجمالی دارم یکی از این دو روغن حیوانی که با پول گزاف تهیه کردیم نجس شد و قابل تطهیر هم نیست هر دو روغن حیوانی را دور می ریزیم، این تبذیر است؟ قطعا مصداق تبذیر نیست. اگر یک میکروب داخل یکی از این روغن های حیوانی می شد شما نسل این روغن حیوانی را منقرض می کردید که مبادا بیمار شوید، هیچ کس نمی گفت تبذیر است. امتثال امر خدا تبذیر است؟ مثل آن اشکالی که بعضی در حج می کردند آن زمانی که گوسفندها در منی ذبح می شد بعد با بولدزر می آمدند و دفن می کردند، برخی می گفتند این مصداق تبذیر است. آیا امتثال امر خدا تبذیر است؟ خدا می گوید که باید ذبح کنید قربانی را، امتثال امر خدا تبذیر است؟ والا اگر اینجور باشد پول خرج می کنیم می ریزیم به گلوی یک عده کذا و کذا، این هم مصداق تبذیر است. خب ما برای امتثال امر خدا این کار را می کنیم. تبذیر نیست، امتثال امر خدا که شد ورود دارد بر تبذیر.

بعد هم ایشان فرمود که: گله گوسفند صد نفره یکی را ذبح کنید این امتثال موهوم است. خب اولا: کی فرض کرد گله گوسفند صد نفره بوده؟ شاید بیست نفره بوده است. ثانیا: همه اش را ذبح کنید. اگر قرعه نبود وجوب احتیاط اقتضاء می کند که همه اش را ذبح کنیم و بسوزانیم امتثالا لامره تعالی، یا اینقدر ذبح کنیم و احراق کنیم که از امتثال موهوم خارج بشود.

پس یک تعبد خاصی است در روایت، ربطی به اشتباه حقوق هم ندارد.

بله ما قبول داریم حق الحیاة که امام فرمودند وجهی ندارد در حیوانات، ولکن تعبد خاصی است.

اینکه آقای سیستانی می خواهند الغاء خصوصیت بکنند بگویند هر کجا علم اجمالی به تکلیف امتثالش مستلزم تبذیر محرم بود اینجا جای قرعه است، آنوقت در علم اجمالی به اینکه یکی از این ده روغن نباتی یا حیوانی نجس شده و قابل تطهیر نیست، بگوئیم خب احتیاط که مصداق تبذیر محرم است، واینکه یکی را دور بریزیم و بقیه را بخوریم که این امتثال موهوم است و عقلائی نیست، پس با قرعه تعیین کنیم که آن روعن نجس کدام است.

این چه وجهی دارد؟ شما که خودتان فرمودید که قدر متیقن از روایات موارد تزاحم حقوق یا اشتباه حقوق است، اینجا کدام حق مشتبه شده است؟ عبد در برابر مولای متعال چه حقی دارد؟ یهریقهما و یتیمم، یهریق جمیع هذه الادهان، همه این روغنها را دور بریزید که علم اجمالی دارید یکی نجس است. ما چه حقی داریم در رابطه با امتثال امر الهی؟ جز وظیفه چیز دیگری نیست.

سؤال وجواب: ایشان فرمود در اینجا امتثال قطعی حتی در جایی که مالک واحد باشد مصداق تبذیر محرم است، ما می گوئیم مصداق تبذیر محرم نیست. اگر نبود دلیل مشروعیت قرعه باید احتیاط می کردیم، کما اینکه احتیاط می کنیم در غیر مورد شاة موطوئه.

ولذا به نظر ما این مورد روایت تعبد خاصی هست و ما تعبدا به مورد روایت ملتزم می شویم.

این راجع به روایات قرعه است که ما هیچ عمومی در آن پیدا نکردیم. فقط موردش تزاحم حقوق است و موارد منصوصه از اشتباه حقوق.

ولذا اینکه از امام قده نقل شده که اگر قاتل مردد بود بین دو نفر، با قرعه تعیین می کنیم قاتل را از او دیه بگیریم. نه ما همچنین عمومی نداریم. بله چون لایذهب دم امرئ مسلم هدرا حالا اختلاف است که باید توزیع بشود دیه بر این دو نفر از باب قاعده عدل و انصاف، یا بیت المال دیه این مقتول را بدهد، ما وارد این بحث فقهی نمی شویم.

مختصری راجع به کیفیت قرعه و نسبت بین دلیل قرعه و استصحاب فردا بحث می کنیم و وارد بحث تعارض می شویم انشاءالله.